

تبیین و نقد نظریه هوفلد در تقسیم حق (قسمت دوم)

دریافت: ۸۸/۶/۱۹ تأیید: ۸۸/۱۰/۲۶ سید محمود نبویان* و سید مصطفی حسینی نسب**

چکیده

نظریه هوفلد درباره تقسیم حق به چهار نوع و روابط میان آنها، بر مباحث مربوط به تحلیل حق و موقعیت‌های حقوقی، تأثیر قابل توجهی در غرب گذارد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت منطق جدیدی درباره حق در غرب بنا نهاده شد. در قرن بیستم، با توجه به اهمیت این نظریه، افراد زیادی - از جمله برخی از حکمای اسلامی - به نقادی و یا اصلاح این نظریه پرداختند. همچنین مقالات متعددی در دفاع یا رد این نظریه نوشته شده است. نویسنده مقاله، بعد از بررسی نقدهای ارائه شده، بر این باور است که هر چند بعضی از اشکالات مطرح شده بر این نظریه، وارد نیستند، ولی این نظریه، خالی از برخی ایرادهای اساسی نیست که با توجه به این ایرادها، نمی‌توان این نظریه را پذیرفت.

واژگان کلیدی

حق، حق داشتن، تقسیم، حصر عقلی و استقرایی، مبادی تصویری

* دکترای فلسفه و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

** محقق حوزه و کارشناسی ارشد فلسفه از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مقدمه

در مقاله شماره قبل بیان شد که هوفلد معتقد بود بسیاری از دشواری‌های نظری در دانش حقوق و تعداد قابل توجهی از مشکلات عملی موجود در صحنه محاکم، به عدم توجه به کاربردهای مختلف حق برمی‌گردد. وی با نوشتن دو مقاله که بعد از مرگش به صورت یک کتاب جمع‌آوری و چاپ شد، کوشید تا بیانی قاطع و راه حلی صحیح درباره انواع حق و یکسان‌نبودن کاربردهای آن ارائه دهد تا بدین ترتیب به‌طور ریشه‌ای با بسیاری از مشکلات مطرح در علم حقوق، مقابله نموده یا لاقلاً تلاشی مصرانه برای بهبودی این‌گونه معضلات انجام داده باشد (Hohfeld, ۱۹۱۹:۳۵).

نظریه ارائه شده در این دو مقاله، تا آنجا مورد استقبال کشورهای غربی قرار گرفت که امروزه بسیاری از مباحث مطرح درباره حقوق بشر، رابطه حق و تکلیف، رابطه حق و ادعا و ... را معمولاً با مطرح کردن نظریه هوفلد آغاز می‌کنند؛ زیرا این هوفلد بود که ادعا کرد واژه حق در آثار حقوقی در کاربردهای متفاوتی به‌کار می‌رود؛ به‌گونه‌ای که هر کدام خصوصیات مختص به خود را دارند؛ مثلاً یکی از انواع حق، ملازم با تکلیف است، حال آنکه بسیاری از آنها ملازمه‌ای با تکلیف ندارند. این نظریه در غرب تأثیر قابل توجهی در دانش فلسفه حق و دانش‌های دیگری همچون حقوق و علوم سیاسی گذاشت.

با گذشت زمان، این تأثیرگذاری از حوزه حقوق و علوم سیاسی نیز فراتر رفت، تا جایی که امروزه بسیاری از نظریه‌پردازان اخلاقی^۱ نیز درصددند که دسته‌بندی هوفلد را در حوزه اخلاق نیز مطرح نمایند.

به نظر می‌رسد که تأثیر نظریه هوفلد در حوزه‌های دانش بشری در غرب را می‌توان در چند بخش، مورد ارزیابی قرار داد:

۱- رفع برخی از ابهام‌ها

از مباحث مطرح‌شده در شماره قبل، روشن گردید که بحث از «حق» به معنایی که در غرب مورد توجه بود، از قرن چهاردهم آغاز شد و از آن زمان تا قرن

بیستم، هر چند به مناسبت‌های مختلف مورد بحث قرار می‌گرفت، ولی از ابهام‌های فراوانی برخوردار بود. برخی از محققان بر این باورند که نظریه هوفلد و بحث وی درباره کاربردهای مفهومی بنیادین به نام حق، ابهام‌های متعددی را از مباحث حق در مغرب‌زمین برطرف نموده است. به اعتقاد این محققین، نظریه هوفلد با تکیه بر بررسی مفصل و گسترده‌ای درباره زبان حق، چه در زبان موجود در آرای دادگاه‌ها و چه در زبان منعکس‌شده در نوشته‌های نظری حقوقی، به روشنی بیان می‌کند که چگونه صور گوناگون کاربردهای یک واژه، تحت عنوان واحدی به نام حق قرار می‌گیرند (Jones, ۱۹۹۴: ۷۰-۷۳). به عقیده ایشان، هوفلد با بررسی دقیق و موشکافانه در مورد چگونگی کاربرد حق در زبان موجود در آرای دادگاه‌ها و چگونگی برخورد حقوقدانان با این مفهوم در زبان منعکس‌شده در نوشته‌های نظری علم حقوق (Hohfeld, ۱۹۱۹: ۷۱) توانسته است نشان دهد که حق قانونی در متون حقوقی به یک‌گونه استعمال نشده است و دست کم، چهارگونه استعمال متفاوت دارد که تنها در یکی از آنها ملازم با تکلیف است. آنان بر این باورند که هوفلد با ارائه تفکیکی دقیق میان این چهار نوع حق قانونی (ادعاها، امتیازات، قدرتها و مصونیت‌های قانونی) و بیان متقابل‌ها و متلازم‌های آنها، ریشه ابهام‌های فراوان و دیرپایی چون قضیه ملازمه دائمی حق با تکلیف را از بین برده است (Wellman, ۱۹۸۵: ۷).

یکی از این پژوهشگران، کارل ولمن^۲ نام دارد. وی برای بیان چگونگی تأثیر نظریه هوفلد بر رفع ابهام‌های دیرپا در کاربرد حق، مثالی را ذکر می‌کند؛ وی از مخاطب خویش می‌خواهد که فرض کند دو اتومبیل دارد و چون گاراژ منزل خودش برای پارک کردن دو اتومبیل از وسعت کافی برخوردار نیست از همسایه خود - که یک کامیون دارد - می‌خواهد که در ازای دریافت مبلغی به وی اجازه دهد که بتواند اتومبیل دومش را در گاراژ وی پارک کند. بعد از مذاکرات ابتدایی، قراردادی بین او و همسایه‌اش بدین ترتیب منعقد می‌گردد که همسایه وی در ازای دریافت ماهیانه بیست دلار، به شرط پرداخت اول ماه، به وی اجازه می‌دهد تا اتومبیلش را در گاراژ وی پارک کرده و آن را از تأثیر ضررآلود آب و هوا محافظت کند. بعد از انعقاد این قرارداد، وقتی که صاحب اتومبیل، برای پارک اتومبیل به گاراژ

مورد قرارداد می‌رود، متوجه می‌شود که همسایه او با قرارداد کامیون خود در بیرون گاراژ، راه گاراژ را مسدود کرده است. هنگامی که صاحب اتومبیل از وی می‌خواهد که یا کامیون خویش را از آن مکان بردارد یا اینکه قرارداد را فسخ نموده، بیست دلار پرداختی را به وی مسترد کند، همسایه وی از انجام هر دو پیشنهاد خودداری می‌کند.

همسایه وی می‌تواند چنین استدلال نماید که حق پارک کردن اتومبیل در گاراژ صرفاً یک امتیاز قانونی است؛ نه یک حق ادعا؛ بدین معنا که موجد در مقابل دریافت مبلغی از جانب همسایه، صرفاً تکلیف همسایه نسبت به عدم پارک ماشین در گاراژ صاحب کامیون را برطرف ساخته است؛ ولی هیچ‌گونه تکلیف قانونی‌ای نسبت به فراهم آوردن راه ورود به گاراژ را برای صاحب اتومبیل ندارد. «ولمن» از خواننده مقاله‌اش سؤال می‌کند که آیا حل چنین معضلی جز با تفکیک حق ادعا و حق آزادی و بررسی ویژگی‌های هر کدام به صورت جداگانه امکان‌پذیر می‌باشد؟!

نتایج حقوقی ناشی از کاربرد حق، فراوان و گوناگونند، ولی تمامی آنها صرفاً به‌طور غیر صریح در زبان رایج حقوقی بیان می‌شوند و از این رو، تفاوت‌های میان این کاربردها به‌خوبی روشن نمی‌گردد. مثلاً گزاره «الف»، وارث مطلق یک قطعه زمین است» بسیار نامفهوم و مبهم می‌باشد. تنها یک حقوقدان کارآزموده می‌تواند به‌گونه‌ای صحیح شروع به تفسیر این گزاره نماید. با به‌کارگیری اصطلاحات هوفلد، معانی حقوقی این‌گونه ادعاهای به‌ظاهر ساده، ولی در واقع بسیار پیچیده به‌گونه‌ای تبیین می‌شوند که دیگران بتوانند معنای آنها را به‌خوبی دریابند. خود هوفلد نیز به نمونه دیگری از این‌گونه تحلیل‌ها اشاره می‌نماید: «برای نمونه فرض کنید که «الف» وارث مطلق یک قطعه زمین باشد. نفع قانونی یا مالکیت مربوط به یک شیء عینی که آن را زمین می‌نامیم از یک مجموعه پیچیده‌ای از حق‌ها (ادعاها، امتیازها، قدرتها و مصونیت‌ها) تشکیل شده است:

نخست؛ «الف» دارای حق ادعاهای گوناگونی است که دیگران نباید وارد زمین او بشوند و به زمین او صدمه بزنند و ... افراد دیگر دارای تکالیفی متلازم با حق ادعاهای یاد شده خواهند بود.

دوم؛ «الف» دارای بی‌نهایت امتیاز است: امتیاز ورود به زمین، استفاده از زمین، صدمه‌زدن به زمین و ...؛ بدین معنا که وی در چارچوب حدودی که از سوی قانون بر اساس سیاست‌های اقتصادی - اجتماعی مورد نظر قانونگذاران تعیین شده است، از امتیاز انجام هر نوع اقدامی در ارتباط با زمین خویش برخوردار است و در مقابل و متلازم با این امتیازها، «عدم ادعاهایی»^۳ از جانب اشخاص دیگر وجود دارد.

سوم؛ «الف» دارای قدرت قانونی انتقال مالکیت خود به دیگری است؛ یعنی قدرت اسقاط مجموعه پیچیده‌ای از روابط حقوقی از خود و ایجاد مجموعه پیچیده جدیدی از همان روابط را در دیگری داراست. وی همچنین دارای قدرت قانونی خلق امتیاز ورود برای شخص دیگر است و امتیازات فراوان دیگری نیز دارد. متلازم با همه آن قدرتهای قانونی، برای اشخاص دیگر مسئولیت‌های قانونی وجود دارد؛ به این معنا که اشخاص مزبور، خواه ناخواه در معرض تغییرات روابط قانونی ناشی از اعمال قدرتهای قانونی از جانب «الف» قرار دارند.

چهارم؛ «الف» از مصونیت‌های قانونی فراوانی برخوردار است. اصطلاح «مصونیت»، دقیقاً به همان معنای خاص عدم مسئولیت یا در معرض قراردادن نسبت به شخص دیگر به کار می‌رود. بنابراین، «الف» دارای این مصونیت است که هیچ شخص معمولی‌ای نمی‌تواند مالکیت یا مجموعه روابط حقوقی او را به شخص دیگری انتقال دهد. مصونیت از اینکه یک شخص معمولی بتواند حق «الف» بر شخص «ب» نسبت به عدم ورود به زمین را ساقط کند یا به بیان دیگر، شخص «الف» بتواند به «ب» امتیاز ورود به زمین را اعطا کند. برای هر یک از مصونیت‌های یاد شده، یک عدم صلاحیت قانونی متلازم، از جانب اشخاص دیگر، به‌طور عام وجود دارد (Hohfeld, ۱۹۱۹:۹۶-۷).

به‌طور خلاصه، هوفلد با ارائه این نظریه می‌کوشد تا تفکیک روشنی میان حق ادعا، حق آزادی، حق قدرت و حق مصونیت ارائه کرده و وضوح قابل توجهی را نسبت به این کاربردها اعطا کند. در نتیجه، فرد این توان را بیابد که به آسانی بتواند معضله‌های ناشی از خلط مفهومی میان این چهار گونه کاربرد را حل کند (Wellman, ۱۹۸۵: ۱۰-۲).

۲- کمک به تحلیل موقعیت‌های پیچیده حقوقی

کارل ولمن این ویژگی را با ارائه یک مثال به‌خوبی توضیح می‌دهد. وی از مخاطب خویش می‌خواهد تا درباره جمله‌ای همانند «من مالک ساعت مچی خود هستم» به‌خوبی بیندیشد. وی مدعی است که اگر قبل از هوفلد از فیلسوفان و حقوقدانان می‌خواستیم مفاد این جمله و چگونگی رابطه مالکیت را تحلیل کنند، حقوقدانان پاسخ قابل‌اعتنایی نداشتند، ولی فیلسوفان چنین پاسخ می‌دادند که این جمله از نوعی رابطه میان من و ساعت مچی‌ام خبر می‌دهد. اما هر کدام تفسیری متفاوت درباره چستی این رابطه خاص ارائه کرده و با یکدیگر به بحث‌هایی طولانی درباره تفسیرهای ارائه‌شده می‌پرداختند. این بحث‌های طولانی، دست کم تا زمان ارائه نظریه هوفلد، به پاسخی مقبول و مورد پذیرش اکثریت دست نیافته بود.

چنانچه از این اندیشمندان می‌پرسیدیم که اگر دزدی این ساعت مچی را ربود، با توجه به اینکه مال مزبور در تصرف فیزیکی یک دزد است، چگونه می‌توان براساس قانون، ساعت مچی خویش را به تصرف درآورد؟ در پاسخ به پرسش دوم، فلاسفه، سخنی برای گفتن نداشتند و حقوقدانانی پا به میدان می‌گذاشتند که با ذهنی عمل‌گرایانه‌تر از آثار مالکیت مالک برای موفقیت در بازپس‌گیری ساعت مچی یا اعتبار قانونی فروش مالش به شخص ثالث بی‌اطلاع، توسط دزد بحث می‌کردند. ولمن مدعی است که اگر در قالب مفاهیم حقوقی بنیادین هوفلد، حقوق قانونی مالکیت را تحلیل کنیم، این‌گونه دشواری‌های حقوقی و فلسفی بسیار آسان‌تر حل خواهند شد. به همین جهت است که ولمن ادعا می‌کند که در قالب نظریه هوفلد به آسانی می‌توان هر یک از حقوق قانونی را همانند حق مالکیت تحلیل کرده و بر بسیاری از مشکلات حقوقی و فلسفی ناشی از ساده‌انگاری مسأله و خلط کاربردهای مختلف فائق آمد (Wellman, ۱۹۸۵: ۹-۱۱).

۳- پایه‌گذاری منطقی جدید درباره حق قانونی و روابط آن

مفاهیم حقوقی بنیادین هوفلد، پایه یک منطق جدید درباره حق را بنا می‌نهد. فرایند تجزیه یک موقعیت قانونی به عناصر هوفلدی، خود پیش از آنکه صرفاً ترجمه حق به مفاهیم واضح‌تر و رساتر باشد، آشکارا ساختن چیزی است که در

ضمن زبان رایج حقوقی قرار دارد. از این رو، اگر بگوییم «الف» وارث مطلق یک قطعه زمین است، بدین معناست که وی صاحب انواع گوناگونی از ادعاها، امتیازات، قدرتها و مصونیت‌های قانونی تصریح شده توسط هوفلد می‌باشد. در این زمینه، تفسیر زبان رایج حقوقی در قالب مفاهیم مطرح شده توسط هوفلد، همانند ترجمه زبان عادی به واژگان منطقی جدید می‌باشد؛ چرا که علایم منطقی جدید از دقتی برخوردارند که در واژگان روزمره ما یافت نمی‌شود. اصطلاحات زبان عادی و فرمولهای منطقی جدید، به طور کامل مترادف نیستند. اگر چه بخشی از معانی اصلی، ممکن است جا بیفتند یا به شکلی نامناسب ارائه شوند، ولی فرمولهای هوفلد این ویژگی را دارند که بخش عمده معنای اصلی را بسیار روشن تر و دقیق تر آشکار می‌سازند و قرائت‌های جانشین گوناگونی را برای یک اصطلاح دارای ابهام، ارائه داده، به فرد، این قدرت را می‌دهند تا با تحلیل و ارزیابی منطقی یک ادعا به نتایج جدید دست یابد.

ولمن می‌نویسد: «هرچند هوفلد، منطقی موقعیت‌های قانونی را خیلی توسعه نداد، اما پایه‌های آثار چشمگیر متعلق به منطقدانانی همانند استیگ کانگر^۴ اینگمار پورن^۵ و لارس لیندال^۶ را فراهم آورد» (Ibid: ۱۵).

۴- انکار تلازم کلی بین حق و تکلیف

نظریه هوفلد، زمینه‌ساز انکار تلازم حق و تکلیف^۷ است که به سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت؛ چرا که یکی از مسائل عمده در فلسفه حق و فلسفه اخلاق و ... بحث از رابطه میان حق و تکلیف است. این مسأله از مسائل بحث‌برانگیز میان متفکرین در حوزه فلسفه حق است. آیا حق و تکلیف، اموری متقارن و مرتبط با هم یا بیگانه از هم و غیر مرتبط با هم هستند؟ آیا تحقق و ثبوت حق برای یک موجود - یا دسته‌ای از موجودات - استلزامی با تحقق و ثبوت تکلیف ندارد، به گونه‌ای که بتوان حقوقی را در نظر گرفت، بدون اینکه به تبع آنها تکالیفی پدید آیند؟ در صورت وجود تکالیف، آیا تقارن میان حق و تکلیف، تقارنی اتفاقی و معلول عوامل بیرونی و قابل زوال است یا اینکه میان آن دو تلازم^۸ برقرار بوده، هیچ‌گاه ثبوت حق بدون ثبوت تکلیف قابل تصور نیست؟ و در صورت پذیرش فرض دوم، تلازم میان حق و تکلیف، یک سویه است یا دو سویه؟ آیا هر حقی مستلزم تکلیف است یا

صرفاً میان بعضی از حقوق با برخی از تکالیف تلازم وجود دارد؟ همچنین، آیا تلازم میان حق و تکلیف، منحصر به نوع واحدی است یا تلازم میان آن دو به چند صورت قابل تصور است؟ در صورت تعدد انواع تلازم حق و تکلیف، آن انواع کدامند؟^۹

نقد و بررسی نظریه هوفلد

آنچه تا کنون بیان شد، تصویری ساده از نظریه‌ای است که هوفلد درباره انواع حق ارائه کرده است. این نظریه هم در شکل کلی‌اش و هم در جزئیاتش، مورد نقد واقع شده است. نویسندگان پس از هوفلد بر نظریه وی ایرادهایی گرفته و سعی کرده‌اند تا با رفع برخی ایرادها، به دیدگاه مناسب‌تری درباره انواع حق دست یابند. برخی در نقدهای خویش شکل کلی نظریه را مورد اعتراض قرار داده‌اند و برخی دیگر، جزئیات آن را زیر سؤال برده‌اند (Jones, ۱۹۹۴: ۲۵).

مثلاً والدین معتقد است که در تقسیم حق، نقاط ابهامی وجود دارد که نظریه هوفلد آنها را حل نکرده است. وجود این ابهامها، وقتی که انواع حق در حوزه سیاسی مطرح می‌شود، موجب مشکلات مهمی می‌گردد که نمی‌توان از کنار آنها به‌آسانی گذشت (Waldron, ۱۹۸۴: ۷).

علاوه بر ایرادهای مطرح‌شده توسط اندیشمندان غربی، به نظر می‌رسد که ایرادهای دیگری نیز به نظریه هوفلد وارد است، هر چند بعضی از ایرادهای مطرح‌شده و یا قابل طرح به نظریه هوفلد، وارد نیستند و می‌توان به آنها از سوی هوفلد، جواب قابل قبولی داد،^{۱۰} اما در مجموع به خاطر ایرادهای قابل توجهی که نظریه وی وارد است، این نظریه، دارای نقص‌های زیادی می‌باشد که برای رسیدن به دیدگاهی کامل‌تر باید آنها را برطرف نمود. در این مقاله به هر دو دسته از ایرادها اشاره می‌کنیم.

۱- روشن‌نبودن مبادی تصویری نظریه

منطق‌دانان معتقدند تا تصور صحیحی از مقسم وجود نداشته باشد، نمی‌توان به تقسیم صحیحی دست یافت (حلی، ۱۳۸۱: ۳۳۹). از این رو، به نظر می‌رسد که هوفلد، مبادی تصویری نظریه خویش را به‌خوبی تبیین نکرده و ابهامهای جدی‌ای در

این زمینه از خود به‌جا گذارده است. یکی از این ابهامها، روشن‌نبودن تعریف وی از مقسم نظریه خویش، یعنی حق می‌باشد. با اینکه خود هوفلد بارها بر این واقعیت اصرار می‌ورزد که شالوده‌آسانی تمامی استدلالها و بحث‌های حقوقی، دو امر، یعنی تصور ما از مفهوم «حق» و چگونگی طبقه‌بندی آن می‌باشد (Hohfeld, ۱۹۱۹: ۶۷)، ولی وی در آثار خود منظور خویش از مفهوم حق را روشن نمی‌سازد.^{۱۱} از آنجا که سخن از انواع حق، بدون مشخص کردن مبنای خویش در چیستی حق، منطقی به‌نظر نمی‌رسد، نمی‌توان نظریه هوفلد را نظریه کاملی دانست. افزون بر آن، گاهی تضادهایی نیز در به‌کارگیری مفهوم حق در تعابیر وی دیده می‌شود. به هر صورت، هوفلد منظور خویش از مفهوم «حق» را توضیح نداده است؛ در حالی که چیستی حق یکی از مفروضات کسی است که می‌خواهد درباره انواع حق، نظر دهد. از این رو، به‌طور منطقی تعریف مفروض از حق به‌عنوان یکی از مبادی تصویری تقسیم و طبقه‌بندی حق، می‌بایست مورد اشاره قرار می‌گرفته است. این ابهام، نقصی جدی بر نظریه هوفلد به‌شمار می‌رود و ما را در فهم و بررسی سخنان وی دچار مشکل می‌کند.

۲- معلوم‌نبودن جهت تقسیم

در منطق آمده است که هر تقسیمی دارای جهت و حیثیتی است که مقسم بر اساس آن جهت و حیثیت مورد تقسیم قرار می‌گیرد (مظفر، ۱۹۶۸م: ۱۰۹). هوفلد در هیچ بخشی از مقاله‌هایش مشخص نمی‌کند که حق قانونی را از چه جهتی تقسیم می‌کند. آیا کاربردهای مختلف حق قانونی را که دارای معنای واحدی است، مورد توجه قرار داده است یا اینکه معانی گوناگونی برای حق قانونی بیان می‌کند و حق قانونی را از جهت معانی مختلفش مورد تقسیم قرار می‌دهد؟ به‌دلیل همین ابهام است که چندان معلوم نیست که تقسیم وی بیانگر چهار معنا از حق قانونی است (Knowles, ۲۰۰۱: ۱۳۸) یا چهار کاربرد از حق قانونی که دارای معنای واحدی هستند (Lyons, ۱۹۹۴: ۱۱).

این ابهام، فلاسفه و شارحان کلام هوفلد را دچار مشکل کرده است. برخی مانند لیونز^{۱۲} معتقدند که تقسیمات هوفلد، بیانگر چهار نوع کاربرد از حق قانونی در موقعیت‌های مختلف است؛ یعنی حق قانونی یک معنا دارد، ولی به چهار گونه

متفاوت که هر کدام بر اساس کاربردشان، احکام اختصاصی خودشان را دارند. به عقیده آنها، هوفلد تلاش دارد تا با این طبقه‌بندی، گونه‌های مختلف حق قانونی، مانع خلط احکامشان شود (۱۱: ۱۹۹۴, Lyons). این در حالی است که «نولس» طبقه‌بندی هوفلد را بیانگر چهار معنا از حق قانونی می‌داند (Knowles, ۲۰۰۱: ۱۳۸).

البته اگر حق قانونی، چهار معنا داشته باشد، چهار گونه کاربرد مختلف نیز خواهد داشت؛ ولی عکس این مطلب صحیح نیست. به همین جهت، تفسیر نولس، به ظاهر عبارتهای هوفلد نزدیکتر است؛ چرا که بر طبق ادعای نولس، حق قانونی چهار معنا دارد و در نتیجه، چهار کاربرد گوناگون نیز دارد. از این رو، نولس نیازی به تأویل‌بردن هیچ یک از عبارتهای هوفلد ندارد؛ ولی لیونز نیاز به تأویل آن دسته از عبارتهای هوفلد دارد که ظهور در تفاوت معنایی حق آزادی با حق ادعا و ... دارند. این ابهامی است که منشأ آن، عدم رعایت سیر منطقی از سوی هوفلد در ارائه تقسیم مورد نظرش می‌باشد؛ چرا که هوفلد، قید مقسم خویش را مشخص نکرده و همچنین معلوم نکرده است که آیا چهار معنای حق را بیان می‌کند (مشترک لفظی) یا چهار کاربرد گوناگون از یک مشترک معنوی را.^{۱۳}

ممکن است کسی در مقام دفاع از هوفلد بگوید که اگر هوفلد، حق را به چهار دسته تقسیم می‌کند، روشن است که چهار معنای مختلف از حق را در نظر ندارد؛ زیرا چنین تقسیمی به هیچ وجه صحیح نیست؛ همان‌گونه که نمی‌توان شیر را به اقسام چهارگانه شیر آب، شیر گاو، شیر جنگل و شیر خشک تقسیم کرد، روشن است که مقسم در هر تقسیمی، می‌بایست به معنای یکسانی در همه اقسام جریان داشته باشد. در پاسخ می‌گوییم: از ظاهر عبارتهای هوفلد چنین استنباط می‌شود که هوفلد درصدد بررسی معانی واژه حق در متون معتبر حقوقی است و تقسیم خویش را از بررسی موارد استعمال این واژه در چنین متونی استنباط می‌کند.^{۱۴}

چه محذور عقلی‌ای دارد که کسی بگوید: استعمال کلمه حق در متون حقوقی به چهار گونه متفاوت است؛ یعنی حق در متون حقوقی به چهار معنای متفاوت به کار می‌رود؟

در مجموع، هم تفسیر نولس و هم تفسیر لیونز از سخن هوفلد هر دو معقول

است و هر کدام نیز با ظواهر برخی از عبارتهای هوفلد سازگار می‌باشد.^{۱۵}

۳- واضح نبودن وجه حصر

آیا هوفلد به دنبال طرح تمامی اقسام ممکن برای حق قانونی بوده است و مدعی است که امکان ندارد، نوع پنجمی به انواع حق قانونی اضافه گردیده یا از آن کم شود یا اینکه مدعی است در متون حقوقی مطرح به حق قانونی خارج از این چهار نوع دست نیافته است؟

بنا بر آنچه در علم منطق آمده است، در هر تقسیم، حصری وجود دارد. این حصر بر دو نوع است: حصر عقلی و حصر استقرایی (مظفر، ۱۹۶۸: ۱۳۳). هوفلد در تقسیم خویش درباره حق قانونی چگونه حصری را ادعا می‌کند؟! آیا حصری را که در تقسیم خویش ادعا می‌کند حصری عقلی است یا حصری استقرایی؟ در صورتی حصر مقسم در اقسام، حصری عقلی خواهد بود که استدلالی وجود داشته باشد که نشان دهد که تقسیم مزبور به یک یا چند تقسیم پی در پی بین دو طرف نفی و اثبات (دو طرف نقیض) قابل ارجاع است (همان)؛ در حالی که در نوشته‌های هوفلد چنین استدلالی دیده نمی‌شود.

اگر حصر مورد نظر هوفلد، حصری استقرایی باشد - بعید هم نیست که با توجه به شیوه بیان و نحوه استدلال هوفلد چنین باشد - استقرای انجام شده در اقسام حق، استقرای تامی نیست و در نتیجه، نمی‌توان آن را شامل تمام نظامهای حقوقی دنیا دانست (نبویان، ۱۳۸۶: ۲۳۲).

اگر هوفلد مدعی نیست که عقلاً قسم پنجمی برای حق قانونی ممکن نیست، بلکه می‌خواهد بگوید که در بررسی‌های انجام شده در متون حقوقی، قسم پنجمی پیدا نکردیم، این ایراد روشی وارد خواهد بود که با توجه به محدود بودن قلمرو مستندات هوفلد به متون حقوقی کشورهای غربی، تعمیم دادن این تقسیم و احکام و لوازم آن به سایر حوزه‌های حقوقی، مثل حقوق اسلامی و شرقی نیازمند به استدلال جداگانه‌ای خواهد بود و با صرف استناد به استقرای صورت گرفته توسط هوفلد از حیث منطقی نمی‌توان چنین تعمیمی را انجام داد.

۴- حق نبودن آزادی

یکی از ایرادهایی که برخی از اندیشمندان (همانند بندیت) بر دیدگاه هوفلد وارد کرده‌اند، به مبنایی برمی‌گردد که آنها درباره آزادی اتخاذ کرده‌اند. آنها آزادی را از سنخ حق نمی‌دانند و به همین جهت، تقسیم هوفلد را نیز نمی‌پذیرند. استدلال آنها برای اثبات مدعیان این است که حق امری است که بدون هیچ‌گونه خجالتی بتوان آن را مطالبه کرد و بر آن اصرار و تأکید ورزید. در حالی که آزادی چنین نیست؛ چرا که آزادی را - از آن جهت که آزادی است - نمی‌توان به‌عنوان یک طلب، مورد مطالبه قرار داد. اگر چه شخص می‌تواند از رفتار خودش در صورت نیاز، با اشاره به آزادی خود، دفاع کند (Benditt, ۱۹۸۲: ۸-۱۰).

به نظر می‌رسد که این ایراد، وارد نباشد. هر چند بررسی این ایراد به معنای متبادر از حق و چیستی حق برمی‌گردد و چون هوفلد موضع مشخصی نسبت به چیستی حق، اتخاذ نکرده است، نمی‌توان به‌صورت قطعی از سوی هوفلد، بدان پاسخ داد، ولی به‌طور اجمال می‌توان گفت که این مفروض بندیت که مطالبه از مقومات حق است، مورد قبول هوفلد و طرفدارانش نیست، بلکه از نظر هوفلد و طرفداران وی، مطالبه از مقومات خصوص حق ادعا است، نه مطلق حق.^{۱۶}

۵- ناهماهنگی با آموزه‌های اسلامی

از دیدگاه برخی از اندیشمندان علوم اسلامی، نظریه هوفلد با آموزه‌های اسلامی ناسازگار است. ایشان مدعی‌اند که: «در آموزه‌های اسلامی، حق و تکلیف، دو مفهومی هستند که در برابر هم قرار می‌گیرند و رابطه آن دو، رابطه تلازم است؛ یعنی هر جا برای کسی، بر عهده دیگری حقی ثابت شود، آن دیگری در قبال آن حق، تکلیف دارد که وظیفه‌ای را نسبت به صاحب حق انجام دهد؛ مثلاً اگر زن از همسر و فرزند از پدر، حق مطالبه نفقه دارند، همسر و پدر نیز موظف هستند که آن نفقه را ادا کنند و یا اگر کسی از شخصی به‌عنوان طلبکار حقی دارد، بدهکار در برابر او تکلیف دارد که آن طلب را پرداخت کند و یا اگر گفته می‌شود که «مردم بر حکومت، حق دارند»؛ یعنی «حکومت، مکلف است که حقوق مردم را ادا کند» و اگر گفته می‌شود: «حکومت بر مردم حق یا حقوقی دارد»، تعبیر دیگرش آن است که «مردم نسبت به

حکومت، وظیفه‌ای دارند که باید آن را رعایت کنند» (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۷). این ادعا، مستند به جمله‌ای از نهج البلاغه است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده‌اند: «حق، فراخ‌ترین چیزهاست اگر وصف آن را گویند و مجال آن تنگ، اگر خواهند از یکدیگر انصاف جویند، کسی را حقی نیست، جز آنکه بر او نیز حقی است و بر او حقی نیست، جز آنکه او را حقی بر دیگری است» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).^{۱۷}

به نظر می‌رسد که این نقد صحیح نباشد، چرا که:

اولاً: تمامی مثالهایی که ایشان مطرح کرده‌اند از حق‌های ادعا است و همان‌طور که در قسمت اول مقاله گذشت، هوفلد هم قبول دارد که در موارد حق ادعا، حق مستلزم تکلیف است و به همین جهت، نمی‌توان آنها را به‌عنوان نقض و نقدی بر هوفلد مطرح نمود.

ثانیاً: تلازم حق و تکلیف دست کم به دو صورت قابل طرح است و آنچه که در بحث تلازم حق و تکلیف در کلام هوفلد مطرح است، یک صورت می‌باشد و آنچه در این جمله امیرالمومنین علیه السلام مورد بحث قرار می‌گیرد، صورت دیگری از تلازم میان حق و تکلیف است.

صورت اول تلازم حق و تکلیف - که در نظریه هوفلد نیز همین صورت آمده است - تلازم حق یک نفر با تکلیف شخص دیگر است. این صورت، در پاسخ به این پرسش مطرح می‌گردد که آیا همواره ثبوت حق برای یک موجود، مستلزم ثبوت تکلیف برای موجود دیگر است؟!

صورت دومی که در تلازم حق و تکلیف قابل فرض است و مورد بحث حضرت علی علیه السلام نیز می‌باشد، تلازم حق‌داشتن یک نفر با مکلف‌بودن همان فرد است. به بیان دیگر، صورت دوم این است که در روابط اجتماعی، همان فردی که صاحب حق است، مکلف نیز می‌باشد؛ یعنی نمی‌توان گفت که یک انسان صرفاً دارای حق بر دیگران است و دیگران نسبت به او صرفاً دارای تکلیف هستند. هر انسانی در کنار حقوقی که بر دیگران دارد، تکالیفی نیز نسبت به آنها دارد.

اگر انسانی نسبت به انسان دیگر مکلف است، باید از حقوقی نیز بهره‌مند باشد. به‌عنوان مثال، اگر زوجه نسبت به زوج تکالیفی دارد، حقوقی نیز بر عهده زوج دارد، اگر فرزند نسبت به والدین تکالیفی دارد، حقوقی نیز بر عهده آنها دارد. اگر مردم

تکالیفی نسبت به حکومت دارند، حقوقی نیز بر عهده حکومت دارند و اگر انسان نسبت به حیوانات دارای حق است، تکالیفی نیز نسبت به آنها دارد. برخی از فیلسوفان، این قسم از تلازم را تلازم میان حق و تکلیف در مقام تشریح دانسته و آورده‌اند: «این رابطه، یک رابطه قراردادی بین حق و تکلیف است. در این حالت، مقام جعل و تشریح - و نه مقام مفهوم - مدنظر است. مصالح زندگی انسانها اقتضا می‌کند که اگر برای کسی، حقی جعل و تشریح می‌گردد، بایستی برای او تکالیفی نیز قرار داده شود. لازمه استفاده از منافع جامعه و سهم‌داشتن از بیت‌المال این است که در مقابل آن خدمتی به جامعه ارائه دهد. هر کس در اجتماع از دستاوردهای دیگران بهره می‌برد، موظف به بهره‌رسانی به دیگران نیز هست. نمی‌توان برای فردی حق استفاده از منافع مردم قائل شد، اما هیچ تکالیفی در خدمت به مردم برای او در نظر نگرفت. در (این) حالت ... تلازم حق و تکلیف نسبت به یک فرد، ملاحظه می‌گردد و گفته می‌شود که اگر فردی دارای حق است، خود او نیز دارای تکلیف است» (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۷).

اما در مورد خدای متعال قضیه این‌گونه نیست؛ یعنی فرض حق برای او موجب فرض تکلیف بر عهده او نیست. حضرت علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «فالحق اوسع الاشياء فی التواصف و اضيقتها فی التناصف، لایجری لاحد اأ جری علیه و لا یجری علیه اأ جری له و لو کان لاحد ان یجری له و لایجری علیه، لکان ذلک خالصاً لله سبحانه دون خلقه» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).^{۱۸}

شهید مطهری در توضیح کلام حضرت امیر می‌نویسد: «امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: از خصوصیات حق این است که به نفع احدی جاری نمی‌شود، مگر آنکه علیه او نیز جاری می‌شود و علیه کسی جاری نمی‌شود، مگر آنکه به نفع او نیز جاری می‌شود؛ یعنی حقوقی که در میان مردم جریان دارد، متبادل است؛ یک طرفی نیست [بلکه] دو طرفی است. چنین نیست که مثلاً [فقط] پدران و مادران بر فرزندان حقوقی دارند که واجب‌الرعاية است. ولی نباید چنین تصور کرد که این حقوق، یک‌طرفی است و تنها پدران و مادران هستند که بر اولاد حقوقی دارند. اولاد نیز حقوقی بر پدران و مادران دارند؛ بلکه در مرحله اول حقوق فرزندان تعلق می‌گیرد و در مرحله دوم، حقوق پدر و مادر؛ زیرا طفل هنوز که کودک است، صرفاً یک

مسئولیتی است بر دوش پدر و مادر و خودش هنوز توانایی مسئولیتی را ندارد» (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۰۹).

همچنین ممکن است این آیه قرآن را نیز مؤیدی برای نوع دوم تلازم بدانیم: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^{۱۹} (بقره (۲): ۲۲۸).

البته عقلاً محال نیست که خداوند از روی تفضل می‌تواند حقوقی را به نفع بندگان، نسبت به خود جعل کرده؛ خود را مکلف به عمل به آنها بداند (نبویان، ۱۳۸۶: ۲۴۶-۲۴۸).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بعد از ارائه تصویری از نظریه هوفلد در شماره قبل، در این مقاله بعد از بیان برخی از آثار این نظریه در غرب، به نقد آن پرداختیم و فهرستی از نقدهای مطرح‌شده و یا قابل طرح بر نظریه وی را مطرح کردیم. پاره‌ای از این نقدها، شکل کلی نظریه را مورد اعتراض قرار داده‌اند و برخی دیگر در جزئیات آن مناقشه کرده‌اند. برخی از نقدها را بر این نظریه وارد دانستیم؛ مثلاً گفتیم از آنجا که سخن از انواع حق، بدون مشخص کردن مبنای خویش در چیستی حق، منطقی به نظر نمی‌رسد، نمی‌توان نظریه هوفلد را نظریه کاملی دانست و یا هوفلد در هیچ بخشی از مقاله‌هایش مشخص نمی‌کند که حق قانونی را از چه جهتی تقسیم می‌کند. آیا کاربردهای مختلف حق قانونی را که دارای معنای واحدی هستند، مورد توجه قرار داده است؟ یا اینکه معانی گوناگونی برای حق قانونی بیان می‌کند و حق قانونی را از جهت معانی مختلفش مورد تقسیم قرار می‌دهد؟ و یا هوفلد در تقسیم خویش درباره حق قانونی، چگونه حصری را ادعا می‌کند؟! آیا حصری را که در تقسیم خویش ادعا می‌کند، حصری عقلی است یا حصری استقرایی؟

به نظر ما بعضی از نقدها هم بر نظریه هوفلد وارد نبود؛ مثلاً برخی از اندیشمندان علوم اسلامی ادعا کرده‌اند که نظریه هوفلد با آموزه‌های اسلامی و تعبیری از نهج البلاغه،

ناسازگار است و ایرادهایی را هم به هوفلد وارد کرده‌اند. به نظر می‌رسد سخن امیرالمومنین علیه السلام ارتباطی به نظریه هوفلد نداشت و خلط بین کاربردهای مختلف حق، باعث این توهم شده بود. نقض‌هایی هم که این اندیشمندان مطرح کرده بودند، همگی یا از موارد حق ادعا بوده یا قابل برگشت به آنها بودند. به همین جهت، این نقد را به هوفلد وارد ندانستیم.

در مورد بحث مهم تلازم حق و تکلیف نیز هوفلد مدعی است که از میان اقسام مختلف حق قانونی، تنها حق ادعا ملازم با تکلیف است و سایر انواع حق قانونی، ملازمه‌ای با تکلیف ندارند و کسانی که حق را با تکلیف ملازم شمرده‌اند، حکم نوعی از حق را به تمامی انواع حق تعمیم داده‌اند (Hohfeld: ۱۹۱۹: ۷۲).^{۲۰}

البته این ادعای هوفلد، مورد قبول تمامی فلاسفه حق در غرب نیست. در آنجا نیز افرادی همانند لیونز این تفکیک را انکار کرده و ادعا نموده‌اند که در سایر حقوق قانونی نیز ملازمه با تکلیف وجود دارد (Lyons, ۱۹۹۴: ۲۵). «جان استوارت میل»^{۲۱} نیز می‌گوید: «حق سؤال‌کننده در اینکه حقیقت را به او بگویند، عبارت است از وظیفه پاسخ‌دهنده در اینکه به‌درستی پاسخ دهد» (محمد لگنهاوزن، ۱۳۷۴: شماره ۱۲).^{۲۲}

لازم به ذکر است که ما در این مقاله، هرگز به دنبال حل مسأله تلازم حق و تکلیف نیستیم و بحث درباره سایر دیدگاه‌های مطرح در این بحث، اعم از نظرات طرفداران ملازمه بین حق و تکلیف و آرای منکران آن، از محل بحث این نوشتار خارج می‌باشد؛ چرا که این موضوع به‌تنهایی، نیازمند تحقیق مستقلی است، ولی مدعی هستیم که با تکیه صرف بر سخن هوفلد نمی‌توان تلازم بین حق و تکلیف را انکار نمود؛ زیرا بیان هوفلد دچار ضعف‌های مهمی می‌باشد و جای تحقیق در این مسأله وجود دارد.

به نظر ما مهم‌ترین ضعف هوفلد در مسأله ملازمه حق و تکلیف به دو امر بر می‌گردد:

۱- عدم تفکیک بین مفهوم و مصداق: استدلال هوفلد بر مفهوم حق، متمرکز است و بیان می‌کند که تنها در مفهوم حق، ادعای تکلیف وجود دارد؛ در حالی که مدعای وی مصداقی است و با توجه به اینکه مفهوم حق، مفهومی فلسفی است، تناظر یک به یک بین مفهوم حق و مصداق آن وجود ندارد.

۲- عدم توجه به هدف قانونگذار از اعتبار یک حق قانونی و گذار از مرحله حق اخلاقی به معنای عام به حق قانونی: هوفلد به این پرسش نمی‌پردازد که چرا قانونگذار، حقی را اعتبار می‌کند و آن را به حق قانونی تبدیل می‌کند. آیا در صورت نبود تکلیفی متلازم با حق، این هدف همچنان تأمین می‌شود؟ خلاصه، قانونگذار چه هدفی را از این اعتبار در مورد حقوقی که مصداقاً ملازم با تکلیف نیستند، دنبال می‌کند؟

یادداشت‌ها

۱. مثل پوجمن (۱۶۴: ۱۹۸۴، Pojman).

۲. Carl Wellman.

۳. No-claims.

۴. Stig Kanger.

۵. Ingmar Porn.

۶. Lars Lindahl.

۷. تکلیف در لغت به معنای ایجاب و الزام امر دارای مشقت بر دیگری است و مقصود از آن در محل بحث، الزام بر انجام فعل یا ترک فعلی است.

۸. در مورد واژه تلازم به دو نکته باید توجه کرد:

اولاً: در ادبیات، کلمه تلازم، مصدر ثلاثی مزید و از باب تفاعل و دال بر رابطه دوطرفه میان دو فاعل است: «اصل این باب آن است که در میان دو کس باشد، مانند باب مفاعله. لکن اینجا مجموع به حسب صورت فاعل هستند؛ مثل تضارب زید و عمرو، ولی در مفاعله به حسب صورت یکی فاعل و دیگری مفعول است». در مورد باب مفاعله آمده است: «اصل این باب آن است که در میان دو کس باشد؛ یعنی هر یک به دیگری آن کند که دیگری به او چنین می‌کند؛ لکن یکی در لفظ فاعل و دیگری مفعول؛ مثل ضرب زید عمرو» (مدرس، ۱۳۶۷: ۱۴۲ و ۱۵۰). اما مراد از عنوان تلازم در محل بحث، رابطه دوطرفه میان حق و تکلیف نیست تا اصل لزوم یکی بر دیگری مسلم تلقی شده، بحث محوری بر روی تلازم و رابطه دوطرفه میان حق و تکلیف باشد؛ بلکه مراد، بحث از اصل استلزام میان حق و تکلیف است؛ یعنی باید روشن شود که آیا تکلیف، لازمه حق است یا نه؟ به عبارت دیگر؛ در مرحله نخست، از لزوم تکلیف نسبت به حق - یا استلزام حق نسبت به تکلیف - بحث می‌گردد و در مرحله بعد، لزوم حق نسبت به تکلیف نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. بنابراین، مقصود از عنوان تلازم حق و تکلیف، رابطه دوطرفه نیست.

ثانیاً: مراد از لزوم تکلیف نسبت به حق - و یا لزوم حق نسبت به تکلیف - چیست؟ آیا لزوم ذهنی است یا خارجی و یا ماهوی؟ منطق‌دانان در مبحث کلیات خمس، عرضی یک شیء را به دو قسم لازم و مفارق تقسیم می‌کنند و عرضی لازم، به امری که انفکاک آن از معروضش محال است، تعریف می‌شود. سپس عرضی لازم به دو قسم لازم ماهیت و لازم وجود و لازم وجود نیز به دو نوع لازم وجود خارجی - مانند احراق برای نار - و لازم وجود ذهنی - مانند

کلیت برای مفهوم انسان - تقسیم می‌شود (الحلی، ۱۳۸۱: ۱۶؛ ملاعبدالله، ۱۴۰۵: ۴۶-۴۷). اما با توجه به این امر که حق و تکلیف از مفاهیم ماهوی نیستند، بلکه از مفاهیم فلسفی هستند، مصادیق آنها فقط در خارج، موجودند و بدین جهت مراد از لزوم حق نسبت به تکلیف و لزوم تکلیف نسبت به حق، لزوم خارجی است. به‌عنوان مثال یعنی هرگاه، حق در جهان خارج برای موجودی ثابت شود، لازمه آن تحقق تکلیف است.

۹. روشن است که مباحث فوق وقتی قابل طرح است که میان حق و تکلیف، تغایر و دوگانگی فرض شود و در صورتی که کسی حق را همان تکلیف بداند، بحث از تلازم میان آن دو لغو است.

۱۰. مثل ایراد بندیت (Benditt) و ایراد آیه‌الله جوادی آملی که در نقد چهارم و پنجم ذکر شده و مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۱۱. همان‌طور که در قسمت اول، اشاره کردیم از برخی تعبیر هوفلد می‌توان حدس زد که مفهوم مورد نظر وی از حق، نوعی امتیاز بوده است؛ چرا که در موارد بسیاری عبارتهایی را از دیگران نقل می‌کند که برای معرفی حق از تعبیری همانند داشتن امتیاز ویژه (prerogative) و از امتیازی (privilage) بهره‌مند شدن استفاده کرده‌اند و در ادامه هوفلد این‌گونه عبارتها اعتراضی نمی‌کند (۳۶: ۱۹۱۹، Hohfeld). همچنین، به این عبارتهای هوفلد دقت کنید: «البته کلمه حق یا امتیاز دارای تنوع معنایی است. حق‌هایی مانند حق آزادی بیان از نوع حق آزادی یا امتیاز هستند» (۳۷: ۱۹۱۹، Hohfeld). همچنین به‌جای حق آزادی از تعبیر امتیاز استفاده می‌کند (۶۵: ۱۹۱۹، Hohfeld). ولی هیچ‌گونه تصریح و تبیینی در نوشته‌های هوفلد وجود ندارد که نشان دهد چگونه امتیازی را حق می‌دانسته و خلاصه مقسم تقسیم وی دقیقاً چیست.

۱۲. Lyons.

۱۳. این اشکال در حقیقت دو اشکال است. این دو اشکال را می‌توان به صورت ذیل بیان نمود:

الف- مشخص نیست که هوفلد حق را مشترک معنوی می‌داند و در صدد بیان اقسام آن معنای واحد است یا اینکه حق را مشترک لفظی می‌داند و در مقام بیان چهار معنا از لفظ حق است.

ب- در صورتی که هوفلد حق را مشترک معنوی بداند و در صدد ارائه چهار قسم از حق باشد، جهت تقسیم و به‌عبارت دیگر، قید مقسم چندان روشن نیست.

۱۴. به‌عنوان مثال به عبارتهای ذیل توجه کنید:

The word "right" or "privilage" have, of course, a variety of meanings according to the context in which they are used. (Hohfeld, ۱۹۱۹: ۳۷).

۱۵. در پاورقی قبلی به عبارتهایی از هوفلد اشاره کردیم که ظهور در بیان چهار معنای مختلف از حق قانونی در متون حقوقی داشت. اکنون به این عبارت از هوفلد توجه کنید که در بیان چهار کاربرد مختلف برای معنای واحدی از حق ظهور دارد:

The term "rights" tends to be used indiscriminately to cover what in a given case may be a privilage, a power, or an immunity, rather than a right in the strictest sense [claim right]. (Hohfeld, ۱۹۱۹: ۳۶).

۱۶. به توضیحات درباره حق ادعا در مقاله قبلی مراجعه گردد.
۱۷. «فالحق اوسع الاشياء فی التواصف و اضيقها فی التناصف لایجرى لاحد الا جرى علیه و لا یجرى علیه الا جرى له ... ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقاً افترضها لبعض الناس علی بعض ... و لا یستوجب بعضها الا ببعض».

۱۸. حق گسترده‌تر از آن است که وصفش کنند، ولی به هنگام عمل، تنگنایی بی‌مانند دارد، حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز جاری می‌شود و چون به زیان کسی جاری شود، به سود او نیز جاری خواهد بود. اگر بنا بود حق به سود کسی اجرا شود و زیانی نداشته باشد، این امر مخصوص خدای سبحان است، نه مخلوقات.

۱۹. و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی انتظار کشند، اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارند و بر آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رحم آنان آفریده، پوشیده دارند و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند، به بازآوردن آنان در این مدت محق‌ترند و مانند همان وظایفی که بر عهده زنان است به‌طور شایسته به نفع آنان بر عهده مردان است و مردان بر آنان درجه برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است.

۲۰. The term "right" will be used solely in that very limited sense according to which it is the correlative of duty.

۲۱. John Stuart Mill (۱۷۶۰- ۱۸۳۷).

۲۲. ناگفته نماند که هر چند این سخن که «حق، همان تکلیف است» با سخن هوفلد (عدم تلازم حق و تکلیف) مرتبط است. ولی این دو سخن مستقیماً به یک بحث نمی‌پردازند؛ چرا که بحث هوفلد در رابطه حق و تکلیف ناظر به تلازم و عدم تلازم است و گویا هوفلد تغایر حق و تکلیف را مسلم گرفته و تلازم و عدم تلازم آنها را مصداقاً مورد بحث قرار داده است. اما آن دسته از فلاسفه حق که حق را با تکالیفی که مستلزم آنهاست، یکی فرض کرده‌اند، پیش‌فرض هوفلد را منکرند و شاید بتوان گفت که بحثشان تخصصاً از محل بحث هوفلد خارج است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. امام علی (ع)، نهج البلاغه، ترجمه دشتی.
۳. الیزدی، ملا عبدالله، الحاشیة علی تهذیب المنطق، قم، انتشارات مفید، ۱۳۶۳.
۴. جوادی‌آملی، عبدالله، «نسبت حق و تکلیف در آموزه‌های اسلامی»، پاسدار اسلام، شماره ۲۸۵، ۱۳۸۴.
۵. حلی، حسن بن یوسف، جوهر النضید فی شرح منطق التجرید، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۸۱.
۶. راسخ، محمد، حق و مصلحت، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.

۷. لگنهاوزن، محمد، «اسلام و نظریات غربی در باب حقوق بشر»، معرفت، شماره ۱۲، ۱۳۷۴.
۸. مدرس افغانی، محمدعلی، **جامع المقدمات**، قم، هجرت، ۱۳۶۷.
۹. مصباح یزدی، محمدتقی، **نظریه حقوقی اسلام**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۱۰. مظفر، محمدرضا، **المنطق**، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۶۸ م.
۱۱. نبویان، سید محمود، **ماهیت حق**، «پایان نامه دکترای رشته فلسفه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶».
۱۲. Benditt, Theodore, (۱۹۸۲), **Rights**, New Jersey: Roman and Little Field.
۱۳. Hohfeld, Wesley, (۱۹۱۹), **Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning**, New Haven: Yale University Press.
۱۴. Jones, Peter, (۱۹۹۴), **Rights**, New York: Palgrave.
۱۵. Knowles, Dudley, (۲۰۰۱), **Political Philosophy**, London: Routledge.
۱۶. Lyons, David, (۱۹۹۴), **Rights, Welfare and Mill's Moral Theory**, New York: Oxford University Press.
۱۷. Pojman, Louis, (۱۹۸۴), **Global Political Philosophy**, New York: Oxford University Press.
۱۸. Waldron, Jeremy, (۱۹۸۴), **Theories of Right**, New York: Oxford University Press.
۱۹. Wellman, Carl, (۱۹۸۵), **A Theory of Rights**, New Jersey: Rowman & Allanhed Publishers.